Interdiction Judgment; Cassation Review and the Guarantee of a Fair Trial in the Light of Judicial Supervision

(A Review and Critique of Judgment No. 00458/9509970909 dated 23 November 2016 of Branch 3 of the Supreme Court of Iran)

Mostafa Sarlak: PhD Candidate in Private Law, University of Tehran, Kish International Campus.
email: sarlakmostafa@ut.ac.ir

The institution of interdiction (hajr), owing to its extensive effects on legal capacity and the fundamental rights of persons, is regarded as one of the most sensitive institutions of civil law and non-contentious matters. The Iranian legislature has subjected the adjudication of petitions for interdiction to special formalities, extensive investigations, and heightened supervision. The judgment of the Third Branch of the Supreme Court of Iran in a case of interdiction on grounds of insanity is a clear example of proper judicial supervision and safeguarding of the fundamental principles of judicial proceedings. In this judgment, the Supreme Court, emphasizing the mandatory role of the public prosecutor, the supervening nature of insanity, the necessity of up-to-date investigations, and observance of defense rights, identified fundamental deficiencies in the judgments of the lower courts, which led to quashing of the judgment under cassation appeal. This article, adopting an analytical-descriptive approach and drawing on the Constitution, the Civil Code, the Non-Contentious Matters Act, and the Code of Civil Procedure, examines the judgment of the Third Branch of the Supreme Court of Iran and, while explaining the theoretical foundations of fair trial, demonstrates its implications for judicial practice of courts in adjudicating petitions for interdiction.

Keywords: Interdiction, Insanity, Non-Contentious Matters, Supreme Court of Iran, Fundamental Principles of Judicial Proceedings.

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

حکم حجر؛ رسیدگی فرجامی و تضمین دادرسی منصفانه در پرتو نظارت قضایی

(بررسی و نقد رأی شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹/۰۰۴۵۸ مورخ ۱۳۹۵/۹/۳ شعبه سوم دیوان‌عالی کشور)

نوشتهٔ
مصطفی سرلک*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۰۶

چکیده

نهاد حجر، به سبب آثار گسترده‌اش بر اهلیت و حقوق بنیادین اشخاص، یکی از حساس‌ترین نهادهای حقوق مدنی و امور حسبی به شمار می‌رود. قانونگذار ایران رسیدگی به درخواست‌های حجر را تابع تشریفات ویژه، تحقیقات گسترده و نظارت مضاعف قرار داده است. رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور در پرونده حجر به علت جنون، نمونه‌ای بارز از اِعمال صحیح نظارت قضایی و تضمین اصول بنیادین دادرسی است. دیوان عالی کشور در این رأی، با تأکید بر نقش الزامی دادستان، حدوثی بودن حالت جنون، ضرورت انجام تحقیقات به‌روز و رعایت حق دفاع، کاستی‌های اساسی آرای محاکم تالی را شناسایی نموده است که به نقض رأی فرجام‌خواسته انجامیده است. مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی ـ توصیفی و با تکیه بر قانون اساسی، قانون مدنی، قانون امور حسبی و قانون آیین دادرسی مدنی، رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور را بررسی می‌کند و ضمن تبیین مبانی نظری دادرسی منصفانه، دلالت آن بر رویه قضایی محاکم در رسیدگی به درخواست‌های حجر را نشان می‌دهد.

کلیدواژه: حجر، جنون، امور حسبی، دیوان عالی کشور، اصول بنیادین دادرسی

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران، پردیس البرز. sarlakmostafa@ut.ac.ir

مقدمه

اصل بر اهلیت اشـخاص و توانایی آنان در اِعمال حقوق مدنی اسـت و هرگونه محدودیت بر این اصل، نیازمند تصریح قانونی و رعایت کامل تضمین‌های دادرسـی عادلانه می‌باشـد. حجر، به عنوان نهادی اسـتثنایی، موجب سـلب یا تحدید اهلیت فرد شـده و آثار عمیقی بر وضعیـت حقوقی او برجای می‌گذارد. ازاین‌رو، قانونگذار، رسـیدگی بـه این دعاوی را از حیث تشـریفات و شـیوه تحقیق، متمایز از دعاوی عادی قرار داده اسـت. رأی مورد بحث، نمونه‌ای درخشـان از کارکرد نظارتی دیوان عالی کشـور در حوزه این دعاوی اسـت که طی دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹/۰۰۴۵۸ مورخ ۱۳۹۵/۹/۳ توسط شعبه سوم دیوان‌عالی کشور به ریاست جناب آقای حسن غفارپور و مستشار، جناب آقای رسول شاملو صادر گردیده است.

۱. گزارش و رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور

مطابق مضمون گزارش و رأی صادره از شعبه سوم دیوانعالی کشور، فرجام‌خوانده (زوجه سـابق) در تاریـخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۰ به طرفیت فرجام‌خواه (زوج سـابق) مبـادرت به تقدیم درخواسـت بدوی رسـیدگی و صدور حکم به حجر او را نموده و توضیح داده اسـت که طبق گواهی پزشـکی صادره، خوانده مبتلا به جنون ادواری است. رسیدگی به درخواست وی به شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی ارجاع گردیده است. دادگاه، وقت رسیدگی تعیین و طرفین را به دادرسـی دعوت می‌کند و ظاهراً به شـعبه دادگاه خانواده تبدیل می‌شـود و تحت عنوان شـعبه سـوم دادگاه خانواده تشکیل جلسـه داده و پرونده استنادی نیز واصل و پیوسـت شـده اسـت و محتویات آن را مورد ملاحظه قرار داده که حکایت دارد زوجه درخواسـت فسـخ نکاح به علت جنون زوج نموده اسـت و پزشـکی قانونی طی گواهی، اعلام داشـته که بیماری زوج در حد جنون است و ابتدای آن سال ۹۳ می‌باشد و کمیسیون پنج نفره نیز گزارش نموده که از سـال ۹۳ دچار جنون ادواری شده است و در حال حاضر بـا درمان‌های انجام شـده علائم حـاد جنون ندارد. پس از صدور حکم به فسـخ نکاح در دادگاه تجدیدنظر، توسـط شـعبه دیوان‌عالی کشور تایید گردیده است. دادگاه پس از جلب نظر مشـاور، ختم رسیدگی را اعلام و با اسـتناد به نظریات مندرج در پرونده مزبور، حکم به حجر خوانده (فرجام‌خواه) به علت جنون از سـال ۹۳ صادر نموده اسـت. پس از ابلاغ حکـم حجـر، فرجام‌خواه از رأی مزبور تجدیدنظرخواهی به عمل آورده اسـت و شـعبه چهـارم دادگاه تجدیدنظر اسـتان بـا رد تجدیدنظرخواهی، رأی بـدوی را تایید می‌نماید. وکیـل تجدیدنظرخـواه از رأی صـادره فرجام‌خواهی نموده اسـت و حاصل اعتراضات فرجام‌خواه این اسـت که: متقاضیِ درخواسـت حجر، زوجه سـابق است که نکاح وی در

تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲۶ به موجب حکم صادره از شـعبه دیوان‌عالی کشور فسخ گردیده است و پس از آن درخواست حجر داده که از دید دادگاه‌ها مخفی مانده است لذا خواسته وی از اسـاس محل اشکال است. هر چند مطابق نظریه کمیسیون پنج نفره پزشکی قانونی، جنون مرتفع اعلام شـده اسـت لذا به لحاظ امنیتی، دادگاه صلاح را بر فسـخ نکاح دانسته است. بر اسـاس نظریه ۱ و ۳ نفره کارشناسـان، جنون، ادواری بوده اسـت و مطابق نظریه ۵ نفره اخیر، دارای علائم جنون در حال حاضر نیست. ملاک شرایط فعلی است و موکل محجور نیسـت. لذا درخواسـت نقض دادنامه صادره می‌شود. پس از تبادل لوایح پاسخی از طرف فرجام‌خوانده واصل نشده است.

هیئت شـعبه سـوم دیوان‌عالی کشـور در تاریخ مقرر تشـکیل گردیده و پس از قرائت گـزارش آقـای غفارپور عضو ممیز و ملاحظه اوراق و محتویات پرونده مشـاوره نموده و چنین رأی می‌دهد:

« بر رسـیدگی دادگاه‌ها و نتیجتاً دادنامه فرجام‌خواسته اشکالات عمده وارد است: ۱- نظر به اینکه درخواست صدور حکم به حجرِ فرجام‌خواه به علت جنون شده است در این خصوص طبق ماده ۱۲۲۳ به بعد از قانون مدنی و ماده ۵۵ و ۵۶ قانون امور حسبی، به لحاظ اهمیت موضوع و وظیفه دادستان محلِ اقامت شخص مورد نظر (ماده ۴۸ قانون مزبور) باید مراتب بدواً به دادسـتان اعلام شـود تا اقدام به تحقیقات کند و اگر به خلاف مراتب، عمل شـده و در دادگاه مطرح گردیده است، دادگاه در اجرای مواد مزبور لازم است مراتب را به دادستان ابلاغ و در جریان رسیدگی قرار دهد، موارد فوق رعایت نگردید است. ۲- صدور حکم حجر نه‌تنها موجب محرومیت شـخصی از اهلیت اسـتیفا و تصرف در امور مالی و مهم خود می‌شـود و به ضرر اوسـت بعضاً در حق دیگران هم موثر است. لذا قانونگذار به لحاظ اهمیت حجر مقرر داشته تا محاکم قضایی اعم از دادسرا و دادگاه‌ها طبق مواد قانونی فوق الذکر و مواد ۱۴ و ۳۷ و ۵۷ قانون امور حسـبی در پیرامون صحت و سـقم علت حجر تحقیقات گسـترده انجام دهند و رسیدگی ولو در مرحله تجدیدنظر باشد دادگاه تجدیدنظر مکلف به رسـیدگی به ادله جدید اسـت و مبسـوط الید تلقی می‌شـود و چون علت حجر حادث و متغیر اسـت ملاک ثبوت آن در زمان صدور حکم، قابل اعتبار اسـت و دادگاه‌ها مطلقاً فرجام‌خواه را برای رسیدگی و اخذ توضیح و اختبار دعوت نکرده‌اند و نه در دادگاه بدوی حضور داشته و نه تجدیدنظر. مستند دادگاه‌ها هم، نظریه پزشکی قانونی است که در پرونده اسـتنادی تحت عنوان فسـخ نکاح مطرح بوده است. با توجه به حدوثی بودن علل و موجبـات حجر و مراتب آن، اکتفا به نظریه پزشـکی قبلی مضبوط در پرونده اسـتنادی، وجاهت قانونی ندارد. به‌علاوه معلوم نیست حقوق پیش‌بینی شده به فرجام‌خواه، در مورد

اعتراض به نظریات در پرونده مزبور رعایت شـده اسـت یا نه. در نتیجه در رسیدگی فعلی نیز همان حقوق عملاً بر خلاف قانون اسـقاط می‌شـود. صرف نظر از مراتب، فرجام‌خواه مدعی اسـت که در نظریه اخیر کمیسیون پزشـکی پنج نفره به علت درمان و اعاده سلامت روانی، جنون منتفی شـده اسـت ولـی دادگاه‌ها به آن ترتیب اثر نداده‌انـد. لذا با التفات به مراتب یادشـده، باید فرجام‌خواه به دادرسی دعوت و اختبار و طبق مقررات نظر کمیسیون تخصصـی روانپزشـکی جلب و اگر تحقیقـات دیگری که دادگاه در کشـف حقیقت لازم می‌داند، انجام داده، سـپس با توجه به نتیجه حاصله مبادرت به صدور رأی شـود و چون مسـئله حجر از سوی دادسرا مطرح نشده به ایراد فرجام‌خواه در مورد تاریخ فسخ نکاح و طرح بعدی حجر رسیدگی شود. علی‌هذا مستنداً به مراتب یاد شده و بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، دادنامه صادره به علت نقص رسیدگی، نقض و رسیدگی بعدی با لحاظ بندهای الف مواد ۴۰۱ و ۴۰۵ همان قانون به دادگاه صادر کننده رای واگذار می‌شود».

۲. جایگاه نظارتی دیوان عالی کشور در پرتو اصل ۱۶۱ قانون اساسی

فرجام‌خواهی یک طریق شـکایتی با ماهیت منحصر به فرد اسـت[۱] و رسیدگی فرجامی در واقع عبارت از تشـخیص انطباق یا عدم انطباق رأی مورد درخواسـت فرجامی با موازین شرعی و قانونی است. مطابق اصل ۱۶۱ قانون اساسی، دیوان عالی کشور وظیفه نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم را بر عهده دارد. این نظارت که از طریق رسیدگی فرجامی حاصل می‌گردد، علاوه بر کنترل شـکلی آراء، شـامل بررسی رعایت مقررات آمره و اصول بنیادین دادرسی نیز می‌شود.

در پرونده مورد بحث، شـعبه سـوم دیوان عالی کشور با استناد به بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، رأی صادره را به دلیل نقص تحقیقات و عدم رعایت تشریفات آمره و اصول بنیادین دادرسی مدنی، نقض نموده است. این رویکرد با اصول ۲۲، ۳۴ و ۳۷ قانون اساسی همخوانی دارد.

۳. نقش الزامی دادستان در رسیدگی به دعوای حجر

از محورهای اساسـی رأی، تأکید بر لزوم دخالت دادسـتان در فرایند رسـیدگی به ویژه در مرحله تحقیقات مربوطه اسـت. مطابق مواد ۵۵ و ۵۶ قانون امور حسـبی، در صورت طرح درخواسـت حجر، مراتب باید به دادسـتان اعلام شود تا تحقیقات لازم را انجام دهد. این

۱. شـمس، عبدالله، آیین دادرسـی مدنی دوره بنیادین، تهران، انتشـارات دراک، ۱۳۹۲، جلد دوم، ص. ۱۸۶ ش. ۵۱۳.

حکم در کنار مواد ۱۲۲۳ به بعد قانون مدنی، بیانگر نقش مؤثر دادستان به‌عنوان حافظ منافع عمومی و حقوق شـخص مورد درخواست حجر می‌باشد. عدم اعلام موضوع به دادستان، صرفاً یک ایراد شـکلی ساده نیسـت، بلکه نقض یکی از تشریفات آمره دادرسی مدنی در حمایت از حقوق اشخاص محسوب می‌شود.

۴. اصل حدوثی و متغیر بودن جنون

حجر در لغت به معنای منع و بازداشتن است [۱] و در اصطلاح حقوقی به معنای عدم اهلیت اسـتیفا اسـت. مطابق ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی جنون از اسباب حجر اعلام و محجورین از تصرف در اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند. شعبه سوم دیوان عالی کشور در تحلیل ارکان و شـرایط دعوای حجـر، بر این اصل تأکید می‌کند که جنـون، امری حادث و متغیر است و ملاک صدور حکم حجر، وضعیت روانی شخص در زمان رسیدگی و صدور حکم می‌باشـد. این برداشـت با حکم ماده ۱۲۱۱ قانون مدنی و مبانی فقهی سـازگار است؛ چرا که مطابق ماده ۱۲۵۳ قانون مدنی زوالِ سببِ حجر، موجب اعاده اهلیت فرد خواهد بود.

اتکای محاکم تالی به نظریات پزشکی قانونی سابق در پرونده استنادی غیر مرتبط (فسخ نکاح) بدون بررسـی وضعیت فعلی شخص در زمان رسـیدگی، محل اشکال است. شعبه سـوم دیوان عالی کشـور با رد این شـیوه دادرسـی، تفکیک میان دعوای فسـخ نکاح و درخواسـت حکم حجر را مـورد تأکید قرار داده اسـت. به عبارت دیگر، نظر کمیسـیون تخصصی روانپزشکی باید از منظر دعوای حجر اخذ می‌گردید و نظر سابق کمیسیون مذکور در دعوای فسـخ نکاح، علاوه بر اینکه مربوط به گذشته بوده و به دلیل حدوثی بودن حالت جنـون و مراتب آن، کارایی خود را در دعوای حاضر از دسـت داده از منظر دعوای حجر به موضوع وارد نشـده است. از این رو نظر کارشناسی سابق نمی‌تواند مبنای صدور حکم جدید در موضوع حجر قرار گیرد.

آنجا که شـعبه سوم دیوان‌عالی کشور به درستی تشخیص داده است که: «معلوم نیست حقوق پیش‌بینی شده به فرجام‌خواه، در مورد اعتراض به نظریات در پرونده مزبور رعایت شـده اسـت یا نه. در نتیجه در رسیدگی فعلی نیز همان حقوق عملاً بر خلاف قانون اسقاط می‌شـود»، در واقع شعبه سوم دیوان‌عالی کشور بر قواعد رسیدگی به ادله و رعایت اصول بنیادین دادرسی مدنی به ویژه رعایت اصل تناظر و حق شنیده شدن و حق دفاع خوانده در برابر ادله ابرازی خواهان تاکید می‌نماید.

به بیان دیگر چنانچه در فرایند جلب نظر کارشناسی پزشکی قانونی در پرونده سابق، به

۱. موسوی الخمینی، روح الله، تحریرالوسیله، جلد دوم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۰ ه. ق.

هر ترتیب حقوق اعتراضیه فرجام‌خواه رعایت نشده باشد ولو اینکه در پرونده سابق مبنای صدور رأی نهایی قرار گرفته باشد، اتکاء به کارشناسی موصوف در پرونده حاضر، فاقد وجاهت قانونی است. چه اینکه اِشکال مزبور و تضییع حقوق فرجام‌خواه در پرونده سابق مجدداً و قهراً به پرونده حاضر نیز سرایت می‌کند و بر فرجام‌خواه تحمیل می‌شود و به این ترتیب حقوق دفاعیه و اعتراضیه وی به نظریات کارشناسی که مبنای حکم فرجام‌خواسته قرار گرفته است عملاً و بر خلاف قانون اسقاط شده است.

۵. نقص تحقیقات و نقض اصول بنیادین دادرسی

از منظر آیین دادرسی مدنی، رأی مورد بحث، به نقص تحقیقات توجه ویژه نموده و موارد متعددی از نارسایی رسیدگی را احراز کرده است از جمله:

- عدم دعوت شخص مورد درخواست حجر به دادرسی و عدم انجام اختبار و معاینه متناسب با موضوع دعوا از وی.
- اکتفاء صِرف به نظریات پزشکی در پرونده سابق و غیر مرتبط، بدون فراهم شدن امکان اعتراض برای خوانده.
- بی‌توجهی به نظریه اخیر کمیسیون پزشکی قانونی که دلالت بر درمان خوانده و انتفاء موضوع جنون دارد.

از این منظر، موارد یاد شده به عنوان نقص تحقیقات و مصادیق نقض اصل تناظر و حق دفاع خوانده احصاء و بر تکلیف دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی به ادله جدید و لزوم تحقیقات کامل در مراحل دادرسی تأکید شده است.

۶. از منظر اصول و تشریفات آیین دادرسی مدنی

رأی شعبه سوم دیوان عالی کشور، دلالت بر این دارد که از منظر اصول و تشریفات آیین دادرسی مدنی، رسیدگی دادگاههای تالی با کاستی‌های جدی مواجه بوده است. در راستای تضمین اصل تناظر و حق دفاع، دادگاه مکلف است امکان حضور مؤثر اصحاب دعوا را در فرآیند دادرسی فراهم آورد. در پرونده حاضر، عدم دعوت فرجام‌خواه برای حضور در جلسه رسیدگی و عدم اخذ توضیح، اختبار و معاینات تخصصی از وی، نقض آشکار اصول بنیادین دادرسی مدنی محسوب می‌شود.

مطابق ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل مورد استناد طرفین، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد

داد. بـر این اسـاس، لزوم تحقیـق کامل در دعاوی مربوط به حجر، اقتضـا دارد که دادگاه، بـدون پیش‌داوری، با انجام تحقیقات لازمه بـر پایه دلایل به‌روز و معتبر تصمیم‌گیری کند. اتکای صِرف به نظریه پزشکی قانونیِ سابق که در پرونده‌ای با موضوع متفاوت و در زمان گذشـته صادر شـده، مغایر با تکلیف دادگاه به کشف حقیقت اسـت. از این منظر، در امور حسـبی، چه بسـا دادگاه تکلیف به انجام تحقیقات تکمیلی دارد. خودداری از این امر در موضوعی به اهمیت حجر، که مسـتقیماً با اهلیت و آزادی اشـخاص در امور مالی مرتبط است، نشان‌دهنده نقض اساسی اصول و تشریفات دادرسی است.

آنجا که شـعبه سوم دیوان‌عالی کشـور بیان داشته: « رسیدگی ولو در مرحله تجدیدنظر باشد دادگاه تجدیدنظر مکلف به رسیدگی به ادله جدید است و مبسوط الید تلقی می‌شود»، بر این اصل مهم در دادرسـی مدنی تاکید می‌نماید کـه مرحله تجدیدنظر، در واقع، دوباره قضـاوت کردن امری اسـت که بدواً مورد قضاوت قرار گرفته اسـت و از طُرق شـکایت اصلاحی محسـوب می‌شـود. تجدیدنظرخواهی اثر انتقالی دارد و پرونده با تمام مسـائل موضوعی و حکمی به دادگاه تجدیدنظر منتقل می‌شود و مورد رسیدگی مجدد قرار می‌گیرد. از این منظر، آنچه در دادگاه تجدیدنظر امکان رسیدگی ندارد ادعای جدید است لیکن دلیل یا دفاعیات جدید در مرحله تجدید نظر به دلیل فقدان منع صریح قانونی، می‌بایسـت مورد رسـیگی قرارگیرد [1]. بر این اسـاس، امتناع دادگاه تجدیدنظر از رسیدگی به ادله یا دفاعیات جدید خوانده و خودداری از انجام تحقیقات لازمه جهت کشف حقیقت، از نگاه شعبه سوم دیوان‌عالی کشور، فاقد وجاهت قانونی و بر خلاف اصول بنیادین دادرسی مدنی تشخیص داده شده است.

۷. کارکرد آموزشی و رویه‌ساز رأی

رأی شـعبه سـوم دیوان عالی کشـور، افزون بر حل اختلاف موردی طرفین پرونده، واجد کارکرد آموزشـی و رویه‌سـاز برای محاکم است. این رأی نشـان می‌دهد که صدور حکم حجر، باید به‌عنوان آخرین راهکار و با احتیاط کامل صادر شود و نظریه کارشناسی، هرچند مهم، ولیکن در فرایند دادرسی نمی‌تواند جایگزین اختبار و تحقیق قضایی و حضور و دفاع فرجام‌خواه در جلسه رسیدگی شود.

---

۱. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی دوره بنیادین، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۹۲، جلد دوم، صص. ۱۶۶-۱۶۸ ش. ۵۱۳.

نتیجه‌گیری

رأی صادره از شـــعبه سوم دیوان‌عالی کشـــور نمونه‌ای قابل تقدیر از اِعمال نظارت قضایی دیوان عالی کشـــور در راســـتای تضمین اصول بنیادین دادرســـی در دعاوی حجر اســـت. قاضی صادر کننده رأی با تکیه بر مقررات قانون اساسی، قانون مدنی، قانون امور حسبی و قانون آیین دادرسی مدنی، از صدور حکمی محدودکننده و بدون رعایت تشریفات قانونی جلوگیـــری نموده و تعادلی منطقی میان حفظ نظم عمومی و صیانت از حقوق فردی برقرار ساخته است. این رأی می‌تواند مبنای مناسبی برای اصلاح رویه‌های قضایی و ارتقای فهم نظری نهاد حجر و تضمین اصول بنیادین دادرسی مدنی در حقوق ایران باشد.

منابع

کتاب

۱. شـــمس، عبدالله، آیین دادرســـی مدنی دوره بنیادین، تهران، انتشـــارات دراک، ۱۳۹۲، جلد دوم، ص. ۱۸۶ ش. ۵۱۳.

۲. موسوی الخمینی، روح الله، تحریرالوسیله، جلد دوم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۰ ه. ق.